

ایشان بمدینه دو یا سه بار با وجود قوع بیعت شرب شور و بون مدت بعد قضا مناسک تا شرب شور و قریب است
یاست و پنجره و بون مسافت میان حرمین در مرحله یا زیاده بسیر معتاد و تخیل طلب ایشان هر بار در هر دو حرم محترم
مشکل نیست چرا که اتیان بمدینه بر کاتب پنجره و هم ممکن است پس بسبب پنجره و تکرار اتیان ممکن باشد با آنکه ایشان بگلستان
اولیا بود و اندکین که طی ارض کرده برسد و از اصحاب خطوات باشد انتهی مافی الاشاعه گویم این تاویل رفع اشکال تر فقیه
مرضی نیست قید تواریخ هم ضرورت ندارد و غرض اصلی طلب تکرار طلبت تا چه اتفاق افتد و تا این تواریخ مستندی
صحیح از سنت ثابتند داشته باشد بنا بر اشکال این توجیه برفع اشکال مذکور نیست بلکه علم باب پنجم در بیان این
وقتن که در زمان ظهور مهدی علیه السلام واقع خواهد شد و اول این فتن خروج سفیان است و استانی از حال او گذشته
و بقیه قصه وی این است که چون سفیان خبر ظهور مهدی علیه السلام بشنود و لشکری از کوفه بمدینه فرستد این لشکر تا سده رو
مدینه را استیلا کرد و اندوختن کند مهدی را جستجو نماید و از مدینه برآمده در طلبش قصد کند چون رسید نام او را
برسد اول آن خود او همه بزین فرود و واحدی نجات نیابد مگر مهدی که نذیر سفیان و بشیر مهدی باشد مهدی این
خبر شنید ارشاد فرماید که آری این و آن خروج است پس بیرون آید و بر مدینه بگذرد و اسیران بنی هاشم را با فرماید تمام
ارض حجاز بردست و مفتوح شود در سال هجری گفته همان سفیان که عدل بیت است جدا ماری او از قوم کلب فرج
مهدی بفرستد چون این فرج در صحرای مابین مکه و مدینه رسد و در آن کوه منزل کند اول آن خرمه حنف شوند و در
زمین فرود روند در آخرت موافق اعمال عقیده مشهور شوند و پیچ بدو نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی آنکه این خبر را بخواهد
مام رساند دیگری بسفیان انتهی و لفظ حدیث مرفوع بروایت ام سلمه این است بکون اختلاف عند موت خلیفه فخر ج
رجل من اهل المدینه نار بالی مکه فیا تیه ناس من اهل مکه فخر چونه کار را فیما یعودن بین الکرکج المقام بیعت الیه بعث من الشام
فخفف بهم بالیدار من مکه و المدینه فاذا رانی الناس فکات تاه ابدال الشام و عصاب اهل العراق فیما یعودن ثم یشاء رجل
من قریبش احوال من کلب فیبعث الیه بعثا فیظهدون علیه و ذک بعث کلب الخبیثه لمن یسیر غنیمته کلب فقسیم المال و عمل
فیهم بسنه نبیهم و یلقی الاسلام بجرانه اهل الارض فلیبت سبع سنین قال بعض الرواة تسع سنین ثم توفی و یصلی علیه المسلمون
ازیر او و یومح و ایه صالح بن الخلیل عن صاحب ثم رواه من و ایه بن الخلیل عن عبد الشبن اکارث عن ام سلمه فقتلین کلب
سنة ۱۰ ساوال اول رجال رجال الصحیحین لا یطعن بهم و لا یغزو و قد یقال انه من و ایه قتاده عن ابن الخلیل و قتاده لیس
و قد عنده و لیس للقبیل من حدیثه الا ما صرح فیها بالساج مع ان حدیث لیس فیصیح بذكر المهدی نعم ذکره ابو داود فی
البوابه شوکانی در توضیح گفته اخرج محمد و ابو داود و احاکم فی المسند ک اخرج ایضا الطبرانی فی الاوسط و رجال رجال
الصیحیح عن ام سلمه ایضا یحفظ قال رسول الله صلعم یسیر ملک المشرق الی المغرب فیقتل فیبعث حیثا الی المدینه فینخسف
بهم فیوز ساند بالحرم فحجته الناس الیه کالطیر الوارثة المتفرقة حتی یجمع الیه ثلاث مائه و اربع عشر رجلا فیهم سنه فظهد علی
کل جبار و ابن جبار ان من العدل یا یتیمی الی الاحیاء موتهم فیحیی سبع سنین ثم ماتت الارض خیرا فاقوما اخرج الطبرانی
فی الاوسط و رجال رجال الصیحیح و حدیثها ایضا بنحو الفاظ اس حدیث الاول باحتشاد فی الصیحیح طرف سنه و رواه الطبرانی

فی الاوسط والكبير في اسناده عمران القطان ثقة ابن جهمان صنعته جماعة وبقية رجاله رجل اصبح نبي في حديث ابو هريرة
 آمده مرفوعا يخرج رجل يقول له السفياان في عمق دمشق وعامة من تبعه من كلب فيقتل حتى يتقربون النار ويقتل الصبيح
 فيجمع لهم قتيق قتيقها حتى لا يمنع ذئب تعلقه ويخرج رجل من اهل بيتي في احره فيبلغ السفياان فيبعث اليه جند من جنده فيضرم
 فيسير في السفياان من محبته اذ اصار يبرار من الارض حنفت به فلا يخرج منهم الا المنجى اخرجه الحاكم في المستدرک در اشاعة گفته
 بعده مردی از ماوراءالنهر آید او را حارث گویند وی حارث باشد بر مقدمه لشکری مردی بود که او را منصوب گویند
 و می بیند آل محمد صلعم پرور از چنانکه قریش آنحضرت را جانی دادند بر هر مومن نصرت وی و حسب است این مردی که همان
 نامش می باشد که ذکرش بیاید حارث لقب و بود چنانکه لقب مهدی جابر است یا مردی دیگر غیر او باشد انتهی گویم این روایت
 را ابو داود از زرارون از عمرو بن قیس از مطرف بن طریف از ابی الحسن از بلال بن عمر بن لفظ آورده که سمعت علیا یقول
 قال النبی صلعم یخرج رجل من راء النهر یقال له حارث علی مقدمه رجل یقال له منصوب یو اطلی او یکن لال محمد کما کنست قریش
 رسول الله صلعم و جب علی کل مؤمن نصره او قال جابته ابو داود و بعد این روایت سکوت کرده در جانی دیگر گفته تا چون بود
 ولد اشیتة و سلیمان گفته فیه نظر و هم ابو داود در باره عمرو بن قیس گفته لا باس فی حدیثه خطا و ذی بی گفته صدوق له او نام ابو الحسن
 و بلال بن عمر که در سندان حدیث اندر دو مجهول اند و معروف نیست ابو الحسن گرا ز روایت طرف بن طریف در سال شش
 گفته شخصی از اهل خراسان که مقدمه لشکر او مردی منصوب نام باشد با فوج کثیر بقصد مدد حضرت ایشان بیاید و در راه عجمت
 کثیر از نصاری و بدویشان صاف سازد انتهی بعده در اشاعة گفته که اهل خراسان شورش کنند بعسکرسفیان و وقتها
 متعدد در میان آنها واقع شود و قعه در تونس و قعه در ولایتی و قعه در تخوم زنج و چون این قتال بر ایشان بطول
 انجامد مردی را از بنی هاشم بیعت کنند بکف رست و خالی باشد و حق تعالی کلا در اسهل طریق او را آسان گرداند
 وی برادر مهدی باشد از یکپریا این عم وی باشد و درین هنگام در آخر شرف بود و همراه خراسانیان اهل طالقان
 بیرون آید و با او رایت صفار سیاه رنگ باشد و اینج ایت غیر ایت بنی عباس است که بر مقدمه وی مردی از موالی تمیم
 میان قدر ز رنگ قلیل اللحیه کوسج شعیب بن صالح نام خواهد بود و با پنجاه کس بر آید و خروج مهدی در یافته مشایعت
 او کند و او را بر مقدمه خود برگارد اگر جبال و اسی پیش آیند بهم نماید و تمهید امر کند برای مهدی چنانکه قریش بر ایت
 آنحضرت صلعم کردند و در حدیث آمده چون بشنوید ریایات سو را که آمد از خراسان پس بیاید او را اگر چه رفتن آنقدر است
 و شکم بر برف و علی کرم الله وجهه گفته اگر در صندوقی مقفل باشم آن صندوق و قفل را شکسته بایشان طحق شوم و در
 روایتی آمده که در وی خلیفه خدا مهدی است یعنی در وی نصرت است و در وی و بین وقت بکه باشد انتهی گویم اصل
 روایت از ثوبان نیست قال رسول الله صلعم یقتل عند کثر کم ثلاثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر الی واحد منهم حتی یتلع الرایا
 السوسن قبل المشرق فیقتلهم قتلا لم یقتله قوم ثم ذکر شیئا لا احفظ قال فاذا ریتوا فبا یعوه و لو جوا علی الثلج
 فانه خلیفة الله المهدی اخرجه ابن ماجه و الحاكم فی المستدرک و رجاله رجال الصحیحین مگر در سندش ابو قلابه جرمی است
 ذی بی غیره گفته اندانه مدلس میزد و در وی سفیان است او مشهور است بدلیس هر واحد از ایشان حدیث را معنی کرده

و صراحت بعمل نموده پس مقبول نباشد و نیز در وی عبدالرزاق بن همام است و وی شهرت دارد و مشیخ در آخر عمر
 تا بیست و هفتاد گشته این عدی گفته حدیث با حدیثی فی الفصائل ثم یوافقه علیها احد نسبوہ الی المتشیخ انتہی در توضیح گفته
 و فی لفظ من حدیثه اخرجہ الدلمی مطوع علیکم زایات سود من قبل خراسان فاقولوا و لو بسوا علی التالیف فیما تخلیفہ اللہ المہدی (ع)
 و نیز این ماجرا از عبدانشین عارث بن جرز زبیدی از طریق ابن ابی عمیر از عمر بن جابر حضرتی از عبدانشین بن جلم
 بن جرز روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تخرج ناس من المشرق فی طول المہدی یعنی سلطان و در توضیح
 گفته فی عمر بن جابر و هو کذاب اخرجہ الطبرانی فی الاوسط انتہی و فیہ ما فیہ گویم این ابی عمیر متفرد است بدان وی ضعیف
 است شیخ او عمر بن جابر ضعیف است از وی و علی ای حال میان او و خیل سفیانی مقتله عظیمه روید و در اصطخر تا آنکه
 خیل در دام مقتولین تاریخ فروردین بعد از جنود از طرف سجستان بیاید و برایشان مروی از بنی عدی بود او تعالی انصاف
 و جنود او ظاهر سازد و در اشاعه گفته روایت همچنین است و تحمل که مدد داشتی بود سپس مدائن و قمر بعد و قمر می شود و
 و قمر عاقراً و قمر سخت باشد که هر ناجی از وی خبر بد زایات سوداید براب فرود کش گردد و در حدیث همچنین مطلق آمده
 و شاید که مراد باین آیه جمله باشد و اصحاب سفیانی که در کوفه باشند خبر نزول ایشان بر لب شمشیر بگریزند و لشکر
 و کوفه آمده بنی هاشم اسیر را نماند بعد قومی از سواد کوفه بر خیزد و عصب نام ایشان سلاح کمتر بود و بعضی اهل بصره هم
 در ایشان باشند که اصحاب سفیانی را گذاشته آمدند و سی کوفه را از دست ایشان بر نماند و این روایات سودا
 بسوی ممدی روا نشیند و ممدی از حجاز و سفیانی از کوفه بر آیند و این اقبال بعد بلوغ خبر حریف جیش او در بیدار
 باشد و تا شام این خبر را مہولناک ننگد گویا فراس سگتند و در وقت ضحی او را سبقت کند و لشکری دیگر از شام
 بسوی ممدی فرستد و آن لشکر ممدی را در زمین حجاز در یافته بیعت کند و همراه وی تا شام مقاتله نماید در بعضی
 روایات آمده که این جیش مخوف از طرف شام خواهد آمد و در بعضی آمده که از طرف عراق خواهد بود و لا منافاة زیرا
 بعثت از عراق باشد لیکن چنین کسانی از مردم شام خواهند بود و منسوب بشام شدند و در روایت دیگر گفته
 ابن حجر و در روایتی آمده که ممدی این جیش ثانی را و عدد اصحاب را مقاتله فرماید و اصحاب و در آن روز زره پوش
 باشند و او از می از آسمان سموع شود که آگاه باشد و او لیا خدا اصحاب فلان اند یعنی ممدی و دایره بر اصحاب
 سفیانی باشد و درین مقاتله جز شریک کسی باقی نماند و می گریخته سفیانی را خبر کنند و جمع میان روایات باین طریق
 است که بعضی از ایشان بیعت بممدی کنند و بعضی مقاتله نمایند و بگریزند یا مقاتله کسانی باشند که امیر مدینه
 از طرف سفیانی ایشان را برای جنگ بفرستد و ما شد چنانکه اشارت بدان رفته و موند اوست قتال ممدی
 با آنها و بعد از آن برروانیکه سپه اصحاب و آن روز بر سر بود چنان صفات بر سه تایل ایشان است در ابتدا
 سخت و بعد سستیلا بر ارض حجاز لشکر او خیز بسیار باشد و لشکر علم بعد از سفیانی فساد در ارض کند و اظهار
 نماید تا آن در روز یوشن و یوشن باز آن مجامعت کنند بر مجلس شرب خمر تا آنکه زنی آمده بیژانوی سفیانی
 در مجلس بچند نیند و مردی مسوخر خاسته بود و می برد تا یکاوشدید بجای آن آوردن بن مالک است

سفیانی از جابر فرستاده گردن او هم در مسجد نبرد و جمله شایگان او هم کشته شدند و منادی از آسمان ندا کند که ای مردمان خداستعالی قطع کرد او شاجبارین و منافقین اشباع ایشانرا و والی ساخت بر شام خیرست محمد مسلم را پس لاج حق شویید او را بکر مکره که او مهدی است نام او احمد بن عبدالقادر است مهدی باجوش خود بودی قری که از مدینه منوره برود و در خلافت بطرف شام برسد بعد از فرقت تمام و اینجا بن عم حسینی ابو جواد و زاده هزار کس پیوند و گوید بن حاتم این پیش از تو زیرا که این حسنی و بنم مهدی مهدی فرماید بنی بلکه مهدی حسنی گوید ترا کدام آیت است که با تو بیعت کنم مهدی علیه السلام اشارت بسوی علی فرماید آن طیر بر دست او بیفتد و شاخ خشک بقعه از ارض غرس نماید آن شاخ برگ آرد و سبز گردد فی الحال حسنی گوید ای بن عم این جوش تراست ما شاع گفته درین روایت یک فاعله یک شکل است فاعله آنست که حدیث لالت میکند بر آنکه مهدی از اولاد حسین است این بن عم او حسنی باشد و گمان کند که خلافت در بنی حسن است چنانکه گوید اما بن اکبر مستند و درین دعوی دو امر است یکی آنکه حسن خلیفه شد پس اولادش حق است بخلافت دوم آنکه وی نزول کرد از خلافت برای حقن و ما مسلمین پس حق تعالی عوض این نزول خلافت در اولاد او داد و این هر دو امر معارض اند اما اول پس بیعت حسن از بعضی مردم بود که اهل عراق و مشرق و بین باشند اهل شام و مغرب مصر و بعضی با حسین هم بیعت کردند و اما ثانی پس حسن تقویت حق خود کرد بعد نیل آن حسین برادر خود رسید و حق او باقی ماند پس خداستعالی خلافت با اولاد او بخشید اما شکل پس این حسینی اگر همان است که با رایات سو قدوم آرد پس گذشت که وی از کوفه بیعت برخاستد و وی در حجاز نیاید بلکه در بیت المقدس با مهدی طاقی شود و اگر غیر او است پس چه قسم با وی بیعت کند و بر این امر بعد از آنکه اهل حجاز و مشرق و عراق با وی بیعت کرده باشند و جواب این اشکال آنست که اگر قادم برایت برادر مهدی است چنانکه در بعضی روایات آمده پس این حسینی غیر او است و دعوی او آنست که بیعت مهدی راست است اهل بیت بیعت گویند یا این بیعت براسی متصف باین اوصاف باشند نه برای شخصی بعینه و از بنی دعوی کنند که بیعت در شام زیرا که او مهدیست نه آنکه سناز کند مهدی را در خلافت و چون ظاهر شود که وی مهدی نیست بلکه مهدی است پس بیعت با او بیعت بکنند و اگر گوئیم که وی ابن عم او است پس اگر غیر این حسنی باشد فاجواب ما و اگر حسنی است پس بیعت با او بیعت است که بیعت با او زاده هزار کس برای امداد مهدی فرستد بنا بر احتیاط این معنی که اگر در شام بیعت کردی و او مهدیست و بیعت من ستانید گویا این بیعت برتر و در شام چون ایشان با مهدی بیعت کنند بسیار لشکر برای مهدی صحیح باشد و این ملاقات مجازی بود نه ناظره لیلی نه المقام و آنست که هم تهمی و هرگاه مهدی میان شام و حجاز برسد در شام رسد اقامت کند و او را بگویند که زینجا و آنه پیشتر شوقی گویند بن عم خود صخری رمی نویسم اگر وی ضلع طاعت من کرد پس من حساب شماستم و چون نار مهدی بصخری رسد اصحاب و بگویند که مهدی ظاهر شده ما وی بیعت کردیم و ما ترا بکشیم و در صواب بیعت بود و بسوی مهدی روانه شدند بیعت انهدس خود و آید مهدی علیه السلام در بیعت روی زل شام پاره از زمین نگذار و گر آنکه باطن در سه سپارد و همه سعلمان را بر جهاد فرستد و درین شام برسد از کوفه بکشد و بر کف او کلاه آرد بند در چشم او کوکب باشد در جمعی از نویم خود بیرون آید و از کوفه بیعت رسد و بود

اما با تو بیعت کردیم و ترا یاری دادیم تا آنکه چون مالک شدی باین مریضیت کردی همه را بسیار و صخری را عار دهند و گویند
 حق تعالی ترا قیصری چو شانید تو اگر اخلع کردی می گوید رومی شایسته است یا عهد بشکنم گویند آری بشکن با مقالمه کنیم تا آنکه
 باقی نماند احدی از عامریه کلان هم از تو نگرا حق شود تو و تخلف نکند از تو هیچ یکی از ذات خف و خلف پس کج طرح کنند با وی
 تمام عامریه در روایتی آمده که وی نقض عهد و استقال بیعت کند بعد سه سال از بیعت مهدی و مهدی علیه السلام
 بر می رایت بفرستد و اعظم رایت در زمان او صد مرد باشند نصف لشکر صخری کلب و با نیل و رجل ابل و غنم خود و چون
 هر دو لشکر مقابل شوند کلب پشت بند بگریزند و لشکر مهدی جنگ کند تا آنکه فتح یابد و زنان ایشان را اسیر کند و زن
 دو شیره را بهشت روم بفروشد و صخری را زنده اسیر کرده پیش مهدی آرند و بر سنگی که نزد کلبه بطرح او می برد
 طوری تا معترض افتاده است در رنگ گو سفند فرج نمایند در حدیث آمده است که آنجا که میزند غنیمت کلبه او بحال
 قبل بارسول لشکریست بنمون اسمو لهم و یسبون ذرا ییم و هم مسلمون قال کیفرون باستحلابهم و الزنا بکذافی الا شاعه
 بعده ناشمی با آیات سو باید و یجده ماه شمشیر او بر عاتق او باشد و در روایتی هشتاد و قتال کند و مشکه نماید تا آنکه مرگ
 بگویند معاذ الله از آنکه این کس از اولاد قاطمه باشد و اگر غاطمی می بود رحم میکرد و مارا و میان او و بنی عباس بنی امیه
 و قعه باشد در ارض فلسطین و قعه دیگر بارض حران شکار ایشان است است باشد و در روایتی بکش بکش و منی هر دو
 یکی است تا آنکه او را بمهدی سپرد کنند و در بعضی روایات آمده که بقاد و دو ماه که مدت شش سال باشد شمشیر بر دوش
 بر دارد و در بعضی آمده که آیات را در بیت المقدس بمهدی تسلیم کند و در بعضی آمده که وی حتی الموت رسد و در روایتی
 آمده که آیات ناشمی با خیل سفبانی بباو یزد و میان ایشان مقتدا عظیمه رود بد و لشکر سفبانی نیز میت خود و باز غلب
 نرزد و ناشمی بگریزد و نیمی پوشیده در بیت المقدس سید تمید مهدی بسوی شام کند و طریق جمع میان و آیات
 اینست که مدت شش سال با اعتبار جمیع مدت است و در حدیث علی است مرفوعا ان رسول الله صلعم قال یكون فی
 آخر الزمان قننه یحصل الناس كما یحصن الذئب فی المعدن فلا یتسبوا اهل الشام و لكن سبوا شرا یرهم فان فیهم الابدل
 یوشکون یرسل علی اهل الشام صیب من السماء فیغرق جماعتهم حتی لو قاتلتم الثعالب غلبتم فخذوا لکس یخرج خارج من
 اهل بیتی فی ثلث آیات الیکه یقول حمسة عشر الفاد المقلل یقول اثنا عشر الفا انا تم است است یقول سبع آیات
 تحت کل ایته جل یطلب ملک فقیته الله جمید و اب و الدالی المسلمین الغتم و نعمتهم و فایمهم و انیمهم و ایه الطبرانی فی
 الاوسطا در توضیح گفته فید این لبعیته و بقیته رجاله ثقات انتهى و در ال سنن بران حدیث عبد الله بن مسعود مرفوعا قال
 یسما یخن عند رسول الله صلعم اذا قبل فقیته بنی ما تم فلو را هم رسول الله صلعم فرقت عیناه و تغیر لونه قال فقلت ما نزال
 نرمی و جبک شینا لکرمه فقال انما اهل البیت انتم الله لنا الاخرة علی الدنیا وان اهل بیتی سیلقون بعدی بلا و
 شریه و نظره پراستی یاتی قوم من قبل المشرق معهم آیات سو و فیسا لون السخر فلا یعطونه فیقاتلون و یصرون فیعطون
 ما سألوا فلا یقبلون حتی یدفعونهم الی جبل من اهل بیتی یواطی اسمهم اسمی و اسم الی فیکل الارض فیملوا ما سطا کما ملوا یا
 جورا من ادیک ذکب منکوا و من عفا بکم فلیب بکم و لو سبوا علی الثلج فانها آیات مهدی بکذافی الا شاعه و این حدیث را

و حاکم در مستدرک اشراج کرده و نزد محمد بن معروف بحديث ارباب است ما در سنه ش زید بن ابی زیاد است شجره گفته
 کان فاغا یعنی رفع الاحادیث التي لا تعرف مرفوعة و محمد بن فضل گفته کان بن نبار نعمة الشیبة و احمد بن حنبل گفته کان
 با کما نظر و قال مرة حدیثه لیس بن یحیی بن معین گفته ضعیف و عجل گفته جایز حدیث و کان باخره یقین ابو زرعه گفته
 لیس بن یحیی حدیثه و لا یحتج به ابو حاتم گفته لیس بن لقوی و جرجانی گفته سمعتهم یضعفون حدیثه و ابو داؤد گفته لا اعلم احد ترک
 حدیثه و غیره احب الی منه و ابن عدی گفته هومن شیعة اهل الکوفة و مع ضعف کتب حدیثه و روی له سلم لکن مقرونا غیر
 و یا بحله اکثر اهل حدیث بر ضعف او نیند و ائمه تصریح کرده اند بضعف این حدیث و وکیع بن جراح گفته لیس بن یحیی و کذیب
 قال احمد بن حنبل ابو قتاده گفته سمعت با اسامة یقول فی حدیث زید بن اسیرم فی الرایات لو حلف عندی خمین بمینا ما سئمت
 انما ندب الیهم انما ندب علقمة انما ندب عبد الله و عقیلی این حدیث را در ضعفا آورده و ذوی گفته لیس بن یحیی بعد در اشاعه
 که بیجده ماه باعتبار مدت قتال او باخیل سفیانی و اجتماع شعیب بن صالح با دست و پشت ماه باعتبار مدت مابعد ترول او
 بکوفه و فرستادن او لشکر را برای بیعت بسوی مکه نیست و بنا بر جمع حسن الباقی و طریق جمع میان روایات اخیره نیست
 که ملاقات ناشی با عدی نشود تا آنکه سفیانی بمکه یا مکه بیاید و جمع کند بمکه و عدی و قادم بر ایات تمیمی باشد و نسبت او بهاشمی مجاز
 است یا روایات بفرستد و شام را فتح کند و بمکه قبل اجتماع با عدی یا آنکه روایات قدوم او بر ایات در وصول او بمکه و اکثر
 و اشهر است پس این روایات نزد امکان جمع مقدم شود و نزد تعارض ساقط گردد و همچنین روایت نصر و غلبه اکثر از روایات غیرت مستقیم
 و اگر جمع کنند میان اینها پس چه جمع آنست که در بعضی اقعات منہزم گردد و پست غالب یزدانند علم و در ساله حشره گفته
 نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند از یک طرف و از مردم روم بغرم جنگ ایشان بیایند و لشکر نصاری نه لگ و نه
 هزار باشد و پستاد نشان داشته باشند و زیر پریشان و از ده هزار کس حضرت امام نیز از کعبه کعبه بمکه بمکه بیایند و پستاد
 از آنجا زیارت جناب تائب کرده بسوی شام روانه شوند و از آنجا تا شهر دمشق رسند و از آنجا تا نانی نوح نصاری در مقام
 آید و فوج حضرت امام سه فرقه شود و فرقه باشد که از خوف فرنگیان رو بفرار بند و از لشکر آنجا جدا شده متفرق گردند و حق تعالی
 توبه ایشان صلا قبول نماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهادت بدر و احد رسند و جمعی فرست
 نمایند بوفیق الهی و مشمول عافیت نامون عاقبت گردند و هیچ گاه گرفتار نقتند و ضلال نگرند پس حضرت امام بقال نصاری
 لشکر را بیارید و جمعی کثیر مسلمانان قسمیه شوند که بی فتح باز نگرند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام با جمعی قلیل لشکر
 باز آیند باز صبح ثانی جمعی کثیر قسمیه شوند که بی فتح باز نگرند و همراه حضرت امام بیایند و داد و جواب نمودی دهند و بدرجه شهادت
 رسند و حضرت امام وقت شام با جمعی قلیل باز پنجمه با رجوع فرمایند روز سوم همچنان جمعی کثیر بهین قسم در شرط در رکاب
 آنجناب متوجه کارزار شوند و بدرجه عالی شهادت کامیاب شوند حضرت امام با جمعی قلیل باز پنجمه با معاودت فرمایند
 روز چهارم جمع قلیل که بحفاظت خیمه یا نگاه می مانند همراه آنجناب آمده جنگ نمایند این روز حق تعالی نستح
 کامل عطا فرماید و جمیع نصاری چندان مقتول شوند که بومی ریاست در دماغ باقی نماندگان نماند و بدلت و قتل تمام
 بگیرند و پریشان شوند و جمعی کثیر از ایشان در تعاقب بودی عدم و جهنم روند بعد از این نستح حضرت امام انعام

ایشان را در این کار از قسمت فرمایند اما مردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ زحمت بان مال دولت نباشد چه بسا
 مانند آنها و تسبیح باشد که از حد کس جز یکی نماید بعد ازین حضرت امام بند و نسبت بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادا
 حقوق امام پروردارند و هر طرف مساکر و افواج نظیر امواج روانه سازند و تقسیم خزانة بیجا بپس بگرد دست انعام فرمایند
 و خود بعد فراغ ازین جهات متوجه فتح قسطنطنیه شوند انتهى گویم ظاهر این قبول در اینست که این جنگ حضرت امام با عتبات
 نصاری قبل جنگ قسطنطنیه است و لهذا این روایت را در رساله مذکور بعد حنف لشکر سفیانی در بیدار نوشته اما
 روایات دیگر معلوم میشود که این همان بلخه کبری است که بعد صلح با روم بر قسطنطنیه اتفاق افتد چنانکه باید و الله اعلم سید
 روی زمین بقتضای اقتدار مهدی علیه السلام آید و اسلام قرار گیرد و گرون اندازد و جمیع ملوک ارض حلقه اطاعتش بگوش
 کشد و لشکری برهند و ستان فرستد و فتح گردد و ملوک هند را غل کرده پیش او آرند و خزان این کشور را زیوریت المقتدر
 سازند و درین حال هفت سال مکث کند **فصل در ذکر طعمه کبری که بزبان مهدی علیه السلام باشد و این موعود بعد از آنست**
 واقع شود و با جزئی او نیست که مهدی با روم صلح امن کند و در بعض روایات آمده که مدت این صلح ده سال باشد و
 مسلمانان بجهاد و غز و مشغول باشند و این اعدای ایشان در امن و محق تعالی اهل اسلام را نصرت و غنیمت و تصرف در ارض
 ارضان دارند تا آنکه نزول ایشان بمرج ذی تلول که نام موضعی است اتفاق افتد و قائلی از روم بگوید که صنیب غالب مدینه
 قائلی از مسلمانان بگوید بلکه الشغالب است و میان هر دو نزاع و شورش گردد و مسلمانان که دور از ایشان نباشند
 بر صنیب سید آزار بگویند و رومیان بر کاسر صلیب حمل آورند و او را بکشند و مسلمانان بپا وید این حال سلاح گرفته بمقابله
 بچرازند و حق تعالی اکر ام این عصابه مسلمین بشهادت فرماید و همه شهید گردند و او را در حسان بن عطیه از جبهه بن نضیر
 مروی از صحاب کبیر حضرت را در ذممه گویند روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین الروم صلحی است
 فتنزون اتم و هم عدو من رانهم فتنزون و تعنون بتسلمون ثم ترجون حتی تنزلوا بمرج ذی تلول فیرج رجل من اهل النظر
 فیقول غلب الصلیب فنضیب جل من مسلمین فیدقه فخذ ذکاتکم الروم و تجتمع الخیمة و یشور المسلمون الی اسلمت فیتقتلون
 فیکرم الله تلك العصابة بالشمدة گویم المرج الارض الواسعة ذات لبنات نمرز فیها الواسی تدح محتطه کیف شاء
 والتلول الا ما کن المرتفعة من الارض و المرحه معظم القتال چون زمین و قدر روم غالب یند و مسلمانان مغلوب شوند و میان
 پادشاه خود بگویند که ما شاد ز غلب کزانت کردیم و ابطال ایشان را بقس رسانیدیم حالا انتظار چیست پس در مدت
 ده ماه که مقدار حمل آن باشد مجتمع شوند و با همتا و نیت بیایند و در کافعی آمده که با همتا و نیت سیر کنند و معنی هر دو جمله
 است زید بر غایت یعنی رایت دوازه هزاره سن باشند و در اعماق یا و اهل که نام موضع است فرود آیند گویم این سرد
 موضع قریب حلب انطاکیه اند در قاسوس گفته اصمق و یوک کورة بنو احمی حلب ال اعماق موضع من حلب الطالیه
 میانه کثیره لا تحف الا صیفا و هو لعمق جمع با جزایه انتهى و غایه یعنی سحر و یامی تجتبه یعنی رایت یعنی نشان است غایه
 موعده نیز گفته اند و بی الاجتهاد من نصب شبه کثیره ما حیدر یا و اعماق یعنی جمله و اهل برون طایع بسیر با و فتح
 اوست و درین حال گروهی از خیار اهل مدینه بیرون آید و از هر دو سوی صف قتال بندد و میان گویند

و کسانی را که درین باره دشنام دادند باز گذارید که با دشمنان مقاتله کنیم مسلمانان جواب دهند که واقفان این هرگز شدنی نیست
 که شما و اخوان خود اخلی کنیم لفظ روایت سبواست مجهول معلوم خوانده شده پس اگر مجهول خوانند معنیش آن باشد
 که الذین سبیتوهم منا و خرجوا منینا و صاروا یقاتلوننا و اگر معلوم خوانند معنیش آن است که الذین سبوا اولادنا و اولادنا
 ذکره فی الاشاعره و معنی اول الصق بمقام است درین قتال ثلث جماعت از مسلمانان هر بیت شود و بگریزد و حق تعالی تو پادشاه
 قبول نکند و ثلث جماعت مقتول شود و ایشان افضل شهیدان باشند تر و خدا و ثلث جماعت فقیه اب گرو و گاهی در فتنه
 نیفتد و در روایت نعیم بن حماد از ابن سبوح مرفوع آمده که باشد میان مسلمانان روم بدنه و صلح مقاتله کنند اعداء خود را هم
 ایشان غنایم را با هم قسمت کنند پستروم غزاکند همراه مسلمانان فارس و او مقاتلان آنها را بکشند و ذراری را اسیر
 سازند و گویند قاسمونا بالغانیم کما قاسمناکم پس اموال و ذراری شرک را با هم تقسیم نمایند روم گویند و ذراری مسلمان
 را که در غنیمت بشمارید است هم قسمت کنید مسلمانان گویند ذراری سلیمین با قاسمه نیکنیم روم گویند شما غدر کردید این
 گفته بصاحب قسطنطینینه رجوع آرند و گویند که عرب غدر کرد و ما در عدد اکثر و در سامان اتم و در قوت اشد هستیم از ایشان
 مدد ما فرمائی که با ایشان مقاتله کنیم و می گوید با ایشان غدر نکنم طول و هرچین ایشان بر ما غلبه داشته اند ناچار پیش حساب
 روید آید و ازین ماجرا او را خبر دهند و می هشاد غایه بفرستند زیر هر غایه دو از ده هزار نفر باشند در بحر و بگویند که
 چون سواحل شام بدست آید مرا کب آتش زنید و بسوزید تا بجانهائی خود بچنگند اینها همچنین کنند و تمام زمین شام
 فراگیرند چه بر وجه بحر چه شهر و مشق و معتق و بیت المقدس را ویران سازند این مسعود گفته گفتم و مشق چه قدر مسلمانان
 را گنجایش کند فرمود و الذی نفسی بیده و اسع شود بر کسی که بیاید او را از مسلمانان چنانکه وسعت میکند رحم بر ولد
 گفتم معتق چیست فرمود کوهی است بزین شام از محسن برهنه که او را ریط گویند و ذراری سلیمین چه اعلامی معتق باشد
 و مسلمانان بر نهر اریط صبح و چگاه با ایشان مقاتله کنند و صاحب قسطنطینینه چون این حال به بین راه دریا بسوی
 قسین سه صد نفر کسب و آنه سازد تا آنکه با دة الف که او تعالی الفت داده است میان دلهائی ایشان با بیان
 بیاید و با ایشان چهل هزار کس از حمیر باشند و در بیت المقدس سیده روم را مقاتله کنند و هر بیت دهند و از
 لشکری بلشکریه بر آرند تا آنکه بقسین رسد و با دة الموالی بیاید گفتم با دة الموالی چیست فرمود عتائق شما اند و
 از شما قومی است که از طرف فارس بیاید و عصبنه خود را بگویند ای معشر عرب نباشد با شما یکی از دو گروه یا مجتمع شود
 کلمه شما پس قتال کند هزار یک روز و موالی روز دیگر و بر آید بسوی معتق و مسلمانان بر نهری فرود آیند که او را گذارند
 کند گویند و شرکان بر نهر دیگر که آنرا رقیه خوانند و آن نهر سیاه است و مقاتله کنند با ایشان و حق تعالی نصر خود
 بر د و عسکر بر د و نازل شود صبر بر ایشان تا آنکه یک ثلث از مسلمانان کشته شود و ثلثی بگریزد و ثلثی باقی ماند
 پس آنکه کشته شوند پس شهید ایشان مثل ده شهید از شهیدان بدر باشد و هر واحد از شهیدان بدر شفاعت بفرستد
 شهید کند و بر سه ثلث متفرق گردند ثلثی بروم ملحق شود و گوید اگر خدا را حاجتی باین دین میبود مدد ایشان میکرد
 و ثلث دیگر که مسلمانان العرب باشد بگریزد هرگز روم به نهر مد بیاید با ما بسوی بدر یعنی اعراب بروید با ما بسوی

عراق و یمن و حجاز آنجا که روم سخاقت نشوند و آنجا که سوم پس بعضی بسوی بعضی روند و گویند ان شاء الله عصیت
 ان شاء الله و دور کنند و باید که کلمه شام مجتمع شود و با دشمن قتال نمایند و هرگز شام منصرف نشود و باید که تصبب نماید پس
 ننگان فراهم شده بیعت کنند بر آنکه مقاتله کنند تا آنجا که لاحق شوند با خوان مقتولین خود چون دیده شود
 بسوی کسی که تحول کرد بایشان کشته شد و بهینند روم قلیت مسلمانان بر خیزد و یکی رومی در میان هر دو صف
 و با او رایتی باشد که در بالای می صلیب و پس ندانند که غلب الصلیب مرمی از مسلمانان میان صفین قائم شود و با او
 بنده یعنی نشان باشد و وی آواز دهد که بل غلب انصار الله و اولیایه و او تعالی بر کافران ازین قول که صلیب غلب
 شد غضب فرماید و جبرئیل علیه السلام در دو لک فرشته فرود شود و بگوید ای میکائیل بفریاد بندگان من برس می هم
 و صد هزار ملائکه نزول کند و حق تعالی نصر خود بر مومنان فرود آرد و باس خود بر کافران نازل سازد و پس مقاتله
 کنند و نهیمت خورند و مسلمانان در زمین روم در آیند تا آنکه بر عمو رسند و بر سورا و خلقی کثیر باشد گویند ما هیچ شی
 اکثر از روم ندیدیم با آنکه بسیاری را کشتیم و ساد می گوید ما اکثر هم فی المدینه و اینها بگویند که ما لامان و همد تا جزیه
 بسوی شما داد کنیم پس برای خود امان گیرند و روم بر او جزیه فراهم شوند و مردم اطراف نزد ایشان مجتمع گردند
 گویند ای معشر عرب حال در پس شما در فراری شماست این خبر باطل باشد پس سر که از شما در میان آنها باشد چیزی
 که با اوست نه بیند چه ایشان قوت بازوی شما هستند چون بر آید خبر باطل یابند و روم بر بقیه عرب که در بلاد
 ایشان باشند بچند و آنها را بکشند تا آنکه در ارض روم کدام عرب عربیه و ولد عربی باقی نماند مگر آنکه کشته شود
 و این خبر مسلمانان رسد ایشان بغضب می خداج جمع کنند و مقاتلان روم با نقل ساندند و فراری ایشانرا اسیر نمایند
 اموال فراهم کرده بر هیچ مدینه و حصن زیاده بر سه روز فرود نیایند و بر خلیج فروکش شوند تا آنکه مقبوض شود و اهل قسطنطنیه
 فریاد بر آرند و بگویند صلیب که بجز ما محدود شد برای ما و مسیح ناصر است و خلیج خشک باشد و در می خیمه بازده شود و دریا
 از قسطنطنیه مجوس گردد و گویند بصلیب آیم و شد بجز برای ما یعنی نشد و مسلمانان احاطه مدینه کفر کنند شب جمعه جمید
 و تکبیر و تهلل تا صبح و نباشد در میان ایشان نایم و نه جالس هر گاه فجر طلوع کند مسلمانان تکبیر واحد بگویند پس هر دو بر
 بیفتند و میان گویند که ما عرب اقبال میگردیم الآن رب ا مقاتله میکنیم حال آنکه شهر ما از برای ایشان منهدم گردیده
 خزینه او برای ایشان است پس بر ستیامی خود زر را بسپار تا کیل کنند و پر کرده بدهند و وزاری را قسمت نمایند تا آنکه
 در هم بگردند صد زن دوشیزه برسد و متمتع شوند با نچه در دستهای ایشان است ما و امیکه خدا خواسته باشد ستم
 بیرون آید و حال این خبر درست باشد و فتح کند خدا یثعانی قسطنطنیه را برای می اقوام که آنها اولیای الله اند و بردار
 خدا از آنها سوت و مرض و سقم تا آنکه فرود آید عیسی بن مریم علیه السلام و مقاتله کنند با او و حال را سیوطی بن حدیث را
 بطوله در جامع کبیر آورده در اشاعه بعد ذکر این روایت گفته که میان مسلمانان در میان صلح شود و اهل اسلام صح
 در میان که با ایشان صلح بود به روم که عدو ایشانند جنگ کنند و لذاروم بمسیرین بگویند قاسمونا العنا تم کما
 قاسمنا کم و فارس دشمن سومان باشند و مقاتله ایشان با عسکری اگر مسلمان اند مثل مقاتله بعضی مسلمانان با

بعضی باشد بر یک این ظاهر قول ایشان است اما گفته اند که در این مسوئی که در این ظاهر قول
 ایشان است فیما بینهم الاموال ذراری الشکر و همچنین معنی مناسب استخوانت بروم است بر ایشان زیرا که روم کفار
 باشند و استعانت بخوار بر مسلمانان جایز نیست برین تقدیر بعضی ذراری را از اطراف بلاد مسلمان سیر کرده باشند و بعضی
 استیلا بر فارس آنها را مسترد سازند و طلب دم مقاسمه بادرین ذراری از ان جهت باشد که در دست کفار آمدند و در
 روایت مستفاد شد که آمدن روم از طرف دریا باشد و از رسیدن ایشان بدابق و اعماق که متصل حلب است استیلا
 ایشان بر جمع بلاد مسلمان لازم نمی آید تا گمان رود که قسطنطنیه که الآن دارالاسلام است و تاسعت قیام عمومی با و در
 الکفر شود زیرا که مراد قسطنطنیه کبری است چنانکه بیایدی مشکل نیست که در اینجا آمده که چون صاحب قسطنطنیه اینحال
 بیند از راه برست صد هزار کس و آنه قفسرین کند پس میتوان گفت که این لشکر برای امداد مسلمانان بفرستد و رویت
 قلت مسلمانانی آن نیست زیرا که سه لک کس هم برابر هشتاد و نیت که زیر هر یکی از آنها و از ده هزار کس باشند قلیل اند
 لایما اینقول بعد قتل مقتولان و تحویل متحولان بسوی روم گفته شود یا آنکه چون اهل قسطنطنیه بمهدی پیوندند بعد ایشان
 در اینجا کفره بمانند و بلاد ایشان را خلیفه شوند و چنانکه ارض شام را بگیرند همچنان این بلاد را هم بستانند و بنامها نگاهدارند
 و قاموس گفته قسطنطنیه بزبانه یامی شده و قد تضرع الطار الاول منها و دار ملک لر و مفتح من شرط الساقه و شی
 بالروم و بیوز لظیا و ارتفاع سور با احد و عشر و ن ذراعا و کنیستما استیلا و یجا بنها عمومی حال فی دور اربعة ابواب
 تقریبا فی راسه فرس من نحاس علیه فارس فی احدی دیدی که من فخر بفتح اصابع یدیه الاخری مشیرا بها و هو صورة
 قسطنطنین باینجا اتقی موافق استثناء و مشق است هویت دیگر که فسطاط سلیمین و دلجی کبری و مشق باشد و نزد
 ترمج و جمال بت المقدس و اما ازل پس در قاموس گفته که بر موضوع و قد ذکر فی الحدیث انه عند حمص پس احتمال
 دارد که نام نفس نهر باشد یا وضعی بود که نهر را با و اضافت کرده اند و معنی قول او که شهید ایشان همچو ده شهید این
 باشد آنست که هر شهید از روز قیامت شفاعت باشد برابر شفاعت ده کس از اهل بدر و اهل بدر شفاعت هفتاد و کس
 این حساب هر یکی از ایشان شفاعت هفت صد کس باشد و این از قبیل قول آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
 پس لازم نمی آید تفضیل ایشان بر اهل بدر مطلقا زیرا که فضیلت صحبت را هیچ شی معادله نمیکند و تحقیق آنست که چنانچه
 تفضیل مختلف اند لیکن که فضیلت ایشان از جهتی باشد و تفضیل ایشان بجهتی دیگر یا آنکه بلای یکی از ایشان همچو بلای
 کس از اهل بدر است بنا بر کثرت مقاتلان ایشان از روم و بودن ان بعد از من نبوت و موید اوست کثرت مدد ملائکه
 برای ایشان نسبت باهل بدر صد چندان زیرا که مقایسین طایفه در بر رسته هزار بودند و درین زمان سه لک باشند
 و لفظ عمور در رسته نسخه بدون یا نسبت و تا تأیید یافته شد اما در قاموس عمومی گفته شاید این هم لغت باشد یا آن
 نسخ مذکور به یقین و برین حدیث حسن بحر یعنی طبع مذکور است و در روایت دیگر تعبیر بخلق بجا آمده و برین تقدیر
 این حجة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد و تأیید قول بعضی علمای است که گفته اند که این نبی من الانبیا از حجة الودیع صلوات الله
 و آله و سلم بر او رسول الله و معالی البقیة الفاضله حدیث واضح است و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلوات الله
 علیه و آله و سلم

المروم علی و آل من عترتی یواطی اسمہ سعی فیقتلون بھکان یقال لہ العاق فیقتلون فیقتل من المسلمین الثالث او نحو
 ثم یقتلون بالیوم الآخر فیقتل من المسلمین نحو ذلک ثم یقتلون یوم الثالث فیکون فتح اہل المروم فلا یرالون حتی یفتحن القسطنطینیۃ
 عینا ہم قہتمون فیہا بالاتراہن اذا تاہم صارخ ان الدجال قد خلفکم فی ذرا یکم اخر ہر الخطیب المتفق والمفترق در وقتی
 آندہ کہ مسلمانان شرطہ کنند برای موت کہ بر کرد و مگر غالب شدہ مقامہ گفتہ اند کہ شب میان ایشان حاجز کرد و در ایشان
 ہر دو غیر غالب شد باز مسلمانان ہن شرطہ برای موت کنند و تا سہ روز غیر غالب گردند چون روز چہارم آید بقیہ اہل اسلام
 برایشان حملہ آور شوند و او تعالی داند ہر کافر ان گرداند و مقتدہ عظیمہ رود ہر کہ مانند شمشیدہ نشدہ تا آنکہ ہر طائر کی از
 پہلوی ایشان بگذرد تجاوز نکند مرده بیفتد و سپران یکپہر را شمار کنند کہ صد کس بچ و ند و باقی نماند مگر یک مرد پس
 میراث کنند و نہ بخیبت شادمان شوند و پنجاہ زن را اورا ہر یک نام یک قیم باشد گویم شرطہ بالضم بمعنی گروہی از حبشست
 کہ تقدم کند برای قتال و حملہ آورد بر اعداء و دائرہ بمعنی نبریتست و مراد پہلوی نواحی ایشان است بعد این مقلد
 مسلمانان تعاقب ایشان کنند بضرقتل تا آنکہ بقسطنطینیہ کبری رسانند و در عقد الہدیر گفتہ این بلدہ را ہفت سورت
 عرض سور کہ محیط ہر شمش سورست بست و یکت رابع و در وی صد بابست و عرض سور دیگر کہ لمحق بلدست و در
 و بر خلیج کہ در بحر رومی میریزد بودہ است متصل بہ بلاد روم و اندلس انتہی گویم ظاہر آنست کہ الان باین عمارت و ہیئتست
 و یحتمل کہ در ن وقت شمارش باین حد رسد و با جملہ ہدی نواحی خود نزد بحر مکزکز کند تا وضو برای نماز با دعا و نماز
 آب دریا از وی دوری جوید و وی در پس او رود تا آنکہ ازین ناحیہ تجاوز فرماید باین نشان را بنشانند و ندانند
 ای مردم عبور کنید کہ حق تعالی بجزا برای شما منقلب کردہ و شکاگتہ چنانکہ برای بنی اسرائیل شکاگتہ بود ہملنان
 عبور کنند و صدی استقبال نماید و اینہا تکبیر بر آرنند پس دیوار نایش بیفتد باز آند کہ گویند ہن نوبت ثانوی
 مابین و از وہ برج ساقط شوند و اینہا آن بلدہ مرفطح سازند و تا یکسال آنجا اقامت کنند و مسجد بنا بنیاد نہند
 پسترد بلدہ دیگر و آیند و درین میان کہ قسمت غذا نہ سپردا میگردہ باشند کہ ناگاہ صارخی فریاد کند کہ دجال
 پس شام و دراری شامست در شام چون برگردند امر خیر باطل بر آید و تارک و آخذ نام شود بعدہ یکہ از سفینہ
 طیار کنند و در وی اہل مشرق و مغرب شام و حجاز سوار شوند بر قلب جل واحد و بسوی رومیہ روانہ شوند از
 عبدالندین بشر الحارثی مروی است کہ گفتہ با این احی لعلت رک فتح القسطنطینیہ فایاک ان اورکت فتحما ان ترک
 غنیتک منہا فان بن فتحما و خروج الدجال سبع سنین اخر ہر نیم بن حماد فی الفتن و ہم حدیث ابن مسعود در ذکر طحہ کبر
 بطول از جامع کبیر سیومی گذشتہ در ان شب ہم در سترت و منفق از حدیث ابو مریرہ آورده و عبارت رسالہ شتر
 در مقام آنست کہ چون آنجناب بر کنار دریای روم رسید جماعہ بنوا سحر را کہ ہفتاد ہزار تن باشند بر کشتیہا
 کہ در زانی اشخاص این شب ہر کہ کنون استقبول نام دارد و تعیین فرمایند چون این جمع مقابل فضیل آن شدہ شوند
 انبکیہ و از برد رند و یارینان انبیر و نام الہی منہم گرد و مسلمانان حملہ آورده در شہدہ در آید و کفار را
 آبتن و ملک بقاعدہ عدلی و احسان بند و بست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام تا این فتح ہفت شش

سال گذشته باشد که خبری مشهور شود که چه شستاید و جلال بر او بر خاندان شافتنه و آشوب بر پانوده است تا امام کوچ
 بطرف شام بقصد معاوت فرمایند در کوچ اول نه سوار برای تحقیقات این خبر پیش پیش لشکر بطریق طلیح بر آید و خبر
 خدا فرموده اند که من نام ایشان و پدر ایشان و نام قبیله نامی ایشان و رنگ سپان ایشان میدانم ایشان بهترین مردمان
 روی زمین اند در اوقات پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ است هنوز و جلال نه بر آمده است پس حضرت امام
 شانی را گذاشته است که و خبر گیری ملک و آنه شوند چندی نگذشته باشد که جلال بر آید انتهی بجهت کترو حلیه بیت المقدس
 که ظاهر بن اسما وقت غزای بنی اسرائیل گرفته و در آتش سوخته و بمخدر آن بیکهزار و هفت صد سفینه در رویه آورده بیرون
 آید حذیفه گفته آنحضرت صلعم را شنیدم میفرمود و مهدی این را بر آورده بسوی بیت المقدس برگرداند آورده فی
 الاشاعه و لم یند که تخریجه در عقدا لدر گفته رویه ام بلاد روم است و پادشاه انجارا الهاب لقب است هر که باشد و کما کما
 بر دین نصرانیت بمنزله خلیفه در مسلمانان باشد و مانند آن کدام بلده در بلاد اهل اسلام نیست و مورخین در صفت و تاریخ
 از عجایب چیزی ذکر کرده اند که گوش من در باره بلده از بلاد عالم مانند آن نشنیده و قسطنطنیه قریب دست بروی چهار
 تکبیر بر آید پس حایط او ساقط شود و شش یک کس ابقل رسانند و از وی استخراج حلی بیت المقدس و تابوت سکینه
 و باید بنی اسرائیل پاره های الوح توراة و حله آدم و عصای موسی و منبر سلیمان و وقفیه از من منزل بر بنی اسرائیل
 که از شیر سفید تر باشد بکنند بجهت بدینه دیگر که آنرا قاطع گویند بیایند طولش بیکهزار میل و عرضش پانصد میل است
 و سه شصت دروازه دارد از هر دروازه هزار مقاتل بر آید و این مدینه بر ساحل بحر است در وی سفینه نیست از آنحضرت
 صلعم پرسیدند که این بحر چه سفینه بر منید و منسرمود او را قهر نیست و مرور از خلیجهای این بحر میکنند و او تعالی
 این خلیجان را برای بنی آدم منافع ساخته و قهر ندارد که حامل سفین است پس روی هم چهار تکبیر بر آید و وی ساقط
 شود هر آنچه در وی باشد آنرا غارت نمایند و هفت سال آنجا بمانند پسترسوی بیت المقدس بیایند و خبر دجال
 بایشان رسد که در یهو و اصفهان خروج کرده است خرجه ابن عمر و الدان فی سننه و در روایتی آمده پسترسوی
 مدینه را که آنرا قاطع گویند و این بر بحر خضر محیط بر نیاست نیست پس او مگر از خدای عزوجل طول او هزار میل
 و عرض پانصد میل است تکبیر بگویند و دیوار مالیش بیفتد و هزار هزار مقاتل را بکشند بجهت مهدی توجبه بسوی
 بیت المقدس فرماید با هزار کشتی و فرود آید مسلمانان بشام فلسطین میان عکا و صور و عسقلان و غزه و اموا لیکه
 نزد مردم آنجا باشد بر آید و مهدی در بیت المقدس فرود شود و تا خروج دجال آنجا بماند یعنی خرگاه مسلمانان
 در یحیی کبری و مشق باشد و ترو خروج دجال بیت المقدس بود و مهدی در همه آفاق در آید و هیچ شهر نباشد که
 در وی ذره لقمه داخل شده مگر آنکه وی نیز آنجا در آید و اصلاحش کند و هیچ جبار نماند که او را اهلک نسازد و نه
 آنحضرت آمده که مالک شدند و نیاراد و مومن و دو کافر اما دو مومن پس و القهرین و سلیمان اند و اما دو کافر پسر
 نرود و بخت نصراند و نزدیک است که مالک شود آنرا خاص از عمرت من که حمد نیست و این مرد و پیر از این عباد
 آورده بر فو عا که اصحاب کجف ما توان مهدی شوند اهل علم گفته اند که حکمت در تاخیر ایشان تا این مدت است

شرف دخول در امت محمد است صلعم اگر ایا هم و آمد که اول لواء که ممدی آنرا عقد کند بسوی تری مر ستم و نظام آنست
که این فتوح در مدت چهارده و مصالحه بروم باشد زیرا که ممدی بعد اشتغال بروم برای پیشان فایز نگردد و آرمی بهوش
و سربا با جابجا بفرستد و باین جهت دخول آفاق بومی مجازا نسبت میکنند از آنحضرت صلعم آمده که طعمه عظمی و فتح مستظنبتین
خروج و جلال در هفت ماه و در روایتی در هفت سال باشد ابو داود و درین خود گفته روایت سبع سنین صحیح است یعنی از روایت
سبعه اشهر و الله اعلم **فصل** و امامت ملک ممدی پس در حدیث ام سلمه که ترد ابو داود دست آمده فیلیت سبع سنین
و قال بعضهم سبع سنین بحديث و کلام برنجیث بطوله گذشته و در حدیث ابو سعید خدری آمده میلک سبع سنین یا خرجه ابو
واللفظ له و سکت علیه و احکام و لفظه بعیش مکنه و بسط بسیاره و اصبعین بر مینه السبابة و الایهام و عقد ثلاثه و قدر
الکلام علیه تفصیلا و هم در حدیث ابو سعید آمده بعیش حسنا و سبعا و تسعا خرجه الترمذی و ابن ماجه و احکام و شک و
از زید عمی را وی حدیث است و کلام برنجیث جرحا و تعدیلا گذشته و لفظ ابن ماجه و احکام کون فی امتی الممدی ان قصر
فبسع و الافتسح الحدیث و قدر الکلام علیه فیما سبق در واه الزرار من حدیث ابی هریره قال الشوکانی فی التوضیح و رجال الثقات
اتهمی و نیز در حدیث ابو سعید که نزد حاکم است آمده بعیش سبعا و ثمانیا یعنی صحیح و کلام برین حدیث گذشته و در نقلی ازین
حدیث است بروایت ابو سعید خدری ان رسول الله صلعم قال تملار الارض جورا و ظلما فیخرج رجل من غزوة فیک سبعا و
تسعا فیملار الارض قسطا و عدلا کما ملنت جورا و ظلما حاکم گفته این حدیث صحیح است بر شرط مسلم زیرا که روایتش از حماد بن سلمه
عن شیخه مطر الوراق آمده و شیخ دیگر او که ابو مارون عبیدی است سخت ضعیف است شتم بکذب و مسلم از وی اخراج نموده لاجنحه
الی بسط اقوال الائمة فی تضعیفه و اما راوی از حماد بن سلمه که اسد بن موسی باشد و لقب است باسد السنه اگر چه بخاری گفته که
مشهور است حدیث است و در صحیح خود بوی استشها و کرده و ابو داود و نسائی با او احتجاج نموده مگر آنکه یکبار گفته ثقه لولم
یضنف کان خیرا له و محمد بن حزم گفته منکر الحدیث و هم در حدیث ابو سعید است نزد طبرانی در معجم اوسط
یعنی علی نهده الائمة سبع سنین و کلام برنجیث پیشتر گذشته و در حدیث ابو هریره است نزد بزار در مسند و نزد طبرانی
در معجم اوسط مرفوعا کیون فی امتی الممدی ان قصر فبسع و الافتسح و اللفظ للطبرانی و قدر الکلام علی هذا الحدیث
فیما تقدم و نیز در حدیث او است نزد ابو یعلی موصلی قال حدیثی خلیلی ابو القاسم صلعم قال لا تقوم الساعة حتی یرج علیهم
من ان یتی فیضربهم حتی یرجعوا الی الحق قال قلت و کم یک قال حسنا و انین قال قلت و ما حسن یتین قال لا اوری و درین
سند اگر چه بشیر بن نهیک است و ابو حاتم در حق وی گفته لایحج به لیکن شیخین بوی احتجاج کرده اند و مردم توشیق وی
و بقول ابو حاتم الثقات نموده اما در وی رجاء بن ابی رجاء بشکری مختلف فیه است ابو زرعه گفته ثقه و یحیی بن سعید گفته
ضعیف ابو داود نیز تضعیف می کرده و قال مره صالح و علق له البخاری فی صحیح حدیثا و احدا و بقیة رجال الثقات و در حدیث
قره بن ایاس آمده مرفوعا لیث فیکم سبعا و ثمانیا او تسعا یعنی سنین خرجه الزرار فی مسنده و الطبرانی فی المعجم الکبیر و الاوسط
و قدر الکلام علیه فیما سلف در استا گفته روایات در مدت ملک ممدی مختلف آمده در بعضی پنج یا هفت یا نه بر و پیدا آمد
و در بعضی هفت و در بعضی نه و در بعضی اگر کم مانده پنج سال و اگر دیر مانده نه سال و در بعضی نوزده سال و چند ماه و در بعضی

قریش باشند این حجر گفتم بنی سلب ملک قریش آنست که بعد نزول عیسی ایشان را اختصاص بچیزی با وجود او
 بجز مرجعت وی باقی نماند و این معارض خبر لایزال هذا الامر فی قریش باقی فی الناس ایشان نیست انتهی شک
 نیست که این وجه دافع بسیاری از اشکالات است مثل بودن زبان هر یکی ازین دو موصوف برکت امن و پر کردن
 ایشان زمین را بعد از قسط و شکستن صلیب قتل خنزیر زیرا که زبان هر دو واحد است پس نسبت این امور گاهی بطرف
 مهدی شده و گاهی بطرف عیسی و قدیسا شرح بقوله صلعم کیف نتم اذا نزل حکیم ابن مریم حکما مقسطا و اما کم منکم و انتی
 که از لفظ حکما مقسطا مفهوم میشود آنرا دفع فرمود بلفظ و اما کم منکم و ظاهر است که مراد در اینجا امامت نماز نیست بلکه مراد اثبات
 اتباع عیسی است برای شریعت محمدیه بودن او رعیت خلیفه و مودی از احاد است او صلعم محمد بن عربی طانی حاتمى اند
 در باب صد و شصت و شش از فتوحات بیکه گفته که خدایتعالی را خلیفه است از عزت رسول خدا صلعم از ولد فاطمه که
 نامش نام رسول خدا باشد صلعم جدا و حسین بن علی است بیعت کرده شود او را میان کن و مقام ما تا باشد بر رسول خدا
 صلعم در سیرت نه در صورت اسعد مردم بوی اهل کوفه باشند پنج یا هفت سال زندگانی کند بیرون آید و دنیا پر شده
 باشد بجزو ظلم پس بر کند آنرا بقسط و عدل متقی بود آثار رسول خدا را صلعم خطا کند او را فرشته باشد که تشدید او
 کند بچشمتی که وی نماند بینه عمل کل کند تقویت ضعیف و اعانت بر نواب حق فرماید بکند آنچه بگوید و بگوید
 آنچه بداند و بداند آنچه حاضر شود او را در دست فرماید او را خدایتعالی در یک شب پاک شود ظلم و اهل ظلم قائم گردین و دیده
 شود روح در اسلام و معزز گردد بعد از و زنده شود بعد موت شام کند مرد در زمانه او بجهل و بخل و جبن و صبح کند و
 وی اعلم نامم اكرم و اشجع ایشان باشد بنهد چیزی را و بخواند مردم را بسوی خدا بشمشیر پس هر که ابا کند کشته شود
 و هر که نزاع کند محذول گردد و ظاهر کند از دین چیریسے را که دین اوست فی نفسه که اگر آنحضرت صلعم زنده می بود هم بدان
 حکم میفرمود رفع کند اسب از زمین و باقی نماند گردین خالص عذر و عذر مقلدین اهل اجتهاد و باشند زیرا که خواهند
 که وی حکم میکند بخلاف مذہب نمائشان پس داخل شوند زیر حکم او با کراه بخوف سیف و سطوت او و بنا بر رغبت
 در آنچه تر و دوست یعنی از احوال و نیست او را کدام عدو بین مگر فقها خاصه زیرا که ایشان را در آنوقت پیچ ریاست
 تمیز از عامه باقی نماند بلکه نباشد ایشانرا علم بکم مگر قبیل و مرتفع شود و خلاف از عالم در احکام بوجود این امام و اگر نمی بود
 تیغ بدست او فتوی میدادند فقها بقتل وی لیکن حق تعالی ظاهر کند او را بسیف و کرم پس طمع کنند و برسند
 و قبول کنند حکم او بغیر ایمان از دل و مضمر دارند خلاف او شادمان شوند بوی عامه مسلمانان بیشتر از خواص ایشان
 بیعت کنند او را عارفان خدا از اهل حقایق بشه و کشف و تعریف الهی او را رجال لہیون باشند که اقامت
 کنند دعوت او را و نصرت دهند و ایشان و زرار او باشند که حمل اقبال مملکت نمایند و اعانت بچیزی کاند
 است خدا در گلوئی او و این نه نفر باشند بر اقدام رجال از صحابه صدقوا ما عاهدوا الله علیہ و مہمہ اعاجم باشند نسبت
 در ایشان عربی مگر کلام نکنند مگر در عربی ایشانرا حافظی است که از جنس ایشان نیست گاهی عصیان خدا کرده و کسی
 احض و زرامی و افضل است او باشد مراد باین حافظ عیسی علیه السلام است زیرا که جز پیغمبران کسی معصوم نیست

عصمت مهدی در حکم او باشد یا اشارت نفرشته است که تسدید او بکند و مؤید اوست نه بودن می از جنس ایشان
 زیرا که عیسی علیه السلام از جنس ایشان است چرا که بشر است و اطلاق جنس بر نوع هم آید پس صادق شود بر عیسی بر آن
 از جنس اسرائیل است اطلاق عجم اگر چه بر اسوای عرب می آید لیکن اطلاقش بر فرس غالب است و در صورت عیسی
 جنس ایشان نباشد یعنی زیر علم ایشان و انشاء علم و انشاء رضی الله عنه الا ان ختم الاولیاء شهبید و عین با هم
 العالمین فقید و هو السید المهدی مرآة احمد و هو الصارم البکرم تبید و هو الشمس تجلو کل غیم و ظلمة و هو
 الوابل الوسیحین یجود و مراد بقره الاولیاء مهدی است و با نام العالمین نبی مسلم بعد گفته و قد جا زمانه و انظکم
 او انه و ظهر فی القرن الرابع اللاحق بالقرن الثالث قرن الصحابة ثم الذی ینبئ الذی ینبئ ثم جاب منها ای القرن الثالث
 و الرابع فترات و حدثت فی الرابع امور نشرت امور و سفکت و ما زعانت الذیاب فی البلاد و کثر الضنا و الی ان
 علم بحور طی سیده و اد بر بهار العدل بالظلم حین اقبل لیله فشهدا و خیر الشهداء و امنا و خیر الامم بعده گفته و جمع
 آنچه مهدی در قیام وزارت خود بسوی آن محتاج شود چیزیست اول نفوذ بصر که در دعوت الی الله بر بصیرت
 باشد دوم معرفت خطاب الهی نزد القاء سوم علم ترجمه عن الله تعالی چهارم تعیین مراتب برای اولیاء امر پنجم رحمت
 غضب ششم علم ارزاق حکمت هفتم مذاخل بعض امور بر بعضی مستقصا در قضا جمیع حوائج مردم نهم وقوف
 بر علم غیب مدت خاصه کون که مطلع کند او را حق تعالی بر شیون نوازل قبل وقوع آن و وی معصوم باشد از
 رانی و قیاس رحمت الهی بود بر عباد چنانکه آنحضرت صلعم بود و این نیز بجز مجموعا جز مهدی برای امامی از ائمه دین صحیح
 و ثابت نشده استی ملخصا و در فتوحات در بیان این نیز امور بسط کرده و ذکر این عبارت رحمان بیان سیرت مهدی
 علیه السلام بوده این موضع لیکن صاحب شاعه در اینجا آورده و عبد الرحمن بن خالدون در تاریخ خود گفته و للمتصوفه
 المتأخرین فی امر هذا الفاطمی طریقه اخری و نوع من الاستدلال و ربما یعمدون فی ذلک علی الکشف الذی هو اصل طریقه
 اینتی بعده گفته که متقدمین ایشان درین امر خوض نمیکردند بلکه کلام شان در مجاهده باعمال و نتائج موجود احوال
 حاصل ازین اعمال بود پست در متاخرین ایشان کلام در کشف در ادوار احسن حادث شده و قائل شدند بقطب ابدل
 و گویا حکایت مذکور بفضله میکنند در باره امام و فقبا و اقوال شیعه را نوسانیده شده اند و کتب ایشان جلوس
 بذكر فاطمی منتظر اکثر الکلام از ایشان در شان فاطمی ابن عربی حاتمست در کتاب تنقار مغرب غیره فی غیره
 و اطلیل در شرح کتاب خلع النعلین گفته و لم یزل البشری یتابع بر من اول الیوم المحمدی الی قبیل انجمناسیه یضف
 لیوم و تا کدت و تضاعفت تبها شیره المشایخ بتقریب قته و از ولای زمانه منذ انقضت الی علم جبرائیل قائل
 ایضا و مدة حکمه بضع و البضع من ثلاث الی تسع و قبیل الی عشره و جا ذکر اربعین و فی بعض الروایات سبعین و اما
 الاربعون فانها مدته و مدة انخلاف الاربعه الباقین من اهل القائلین بامره من بعده علی جمیعهم السلام قال ذکر
 اصحاب النجوم و القرائات ان مدته بقار امره و اهل بیته من بعده مائة و تسعة و تسعون فیکون الامر علی هذا جاریا
 علی اختلافه و العدل اربعین و سبعین ثم تختلف الاحوال فتکون ملکا انتهى کلامه گویم اخبار صحیح و آورده در وجود

و ظهور و خروج محمد مهدی سلام الله علیه و آثار مرویه در ان معنی است از کشف کاشفان و عرفان عارفان و خبر
 اهل معرفت بعلوم سنت و ارباب ریاست احادیث سخن پیچیده درین قسم اخبارات و منجیبات امور مقبول نیست مگر آنکه
 کشفی مطابق خبری صحیح واقع شود که در خور استیلاست نه لائق احتجاج و جمع میان روایات است ملک بقای او که
 مشاهده ذکر کرده وقتی صحیح و لائق التفات است که جمله روایات درین باب بحدی صحت قبول رسد چه بیشتر اخبار وارده
 در ان ضعیف یا حسن است باقی اقوال اهل علم انداز تا بحین صحابه من بعدیم من نمت اهل البیت اسانید و مسانید
 محتاج نظر و تصحیح یا آنکه عبد الکریم حنفی گفته ابو عبد الله جعفر صادق را گفتم مدتی چند سال ملک نگفت هفت سال لیکن
 این روز و شب از کرد و تا آنکه سالی از سنوات او برابر ده سال از سالهای شما باشد و این هفت سال برابر هفتاد سال
 شما بود و که ابن حجر المکی فی الفصول النبه فی معرفه الائمة اما شک نیست که مجموع اخبار و آثار که در باره و جزوی و دو کاتب
 و حوادث و متن فتوح و غیره با وارد شده افاده ظهور وی بکنند کیما کان خواه صحیح باشد یا حسن یا ضعیف پس جمعی از
 اهل علم که بملاحظه کلام در سوات اسناد اخبار مذکور آثار سطوره انکار امر و شان این فاطمی کرده اند صحیح نیست چه بعض
 احادیث این باب صحیح است آمده و این کتب محفوظ است از وضع و کذب و ات انتقادی که در ذیل آن اخبار ذکر کرده ایم
 نهایت تنقید و نهایت تصحیح است اصحاب کتب سه خصوصاً شیخین مقدم اند بر همه ائمه حدیث در تحقیق جمع و تعدیل روایات
 و حرایت ایشان مقدم است دیگران و نزول عیسی علیه السلام در زمانه مهدی باشد بالاتفاق بر سناره بیضا شریقی
 و مشق و مردم در ان وقت مشغول باشند بنماز عصر و امام نماز او را دیده کنار کند وی متقدم شده نماز با مردم بگذارد
 و بسنت رسول خدا صلعم است کند و این منافی احادیث صحیح و دیگر که در ان اقتدار عیسی مهدی در غار صبح آمده نیست
 زیرا که مهدی درین نزول عیسی بیت المقدس باشد و نزول او بد مشق بود و این امام نماز که او را دیده نمی کند امیر
 باشد از طرف مهدی بزم مشق و مؤید و موضع اوست بودن این امر در نماز عصر و تقدم مهدی و اقتدار عیسی با و در غار
 صبح باشد و اینجا بود و نصاری و سلجوقی باشند و اینجا فاصل اهل اسلام خواهند بود و آنکه سابق اشارت کرده ایم
 که هفت یا نه سال از خلافت مهدی در احادیث آمده کجمل که در زمین عیسی باشد پس نیست منافات میان آن میان
 نزول و صیحه صلعم که آن تهلک امانی او لها و المهدی فی اوسطها و عیسی فی آخرها زیرا که مهدی سابق باشد بر نزول عیسی
 برسی سال عیسی متاخر شود از وی سی و چند سال چه در باره مهدی آمده که وی چهل سال کت کند و در حق عیسی آمده
 که وی چهل و پنج سال بماند پس مدت اجتماع هر دو هفت یا نه سال باشد و باقی مدت افتراق قس در اشاعه گفته چون
 احادیث وجود مهدی و خروج او در آخر زمان بودن آن از عترت رسول خدا صلعم از ولد فاطمه معلوم شده و این
 طایفه بحد تو اتر معنوی رسیده پس انکار آن معنی ندارد و آنکه در بعض احادیث آمده که لا مهدی الا عیسی بن مریم
 با وجود آنکه این حدیث ضعیف است نزد حفاظ تا و پیشم اجبت باین طریق که نیست قبول مهدی را مگر بمشوره عیسی
 اگر گوئیم که او وزیر وی باشد با آنکه نیست مهدی معصوم مطلقاً مگر عیسی زیرا که عصمت مهدی خاص در احکام باشد یا
 معنی آنست که نیست مهدی بعد عیسی چه بعد وی علیه السلام امر آن مخلطین باشند و آنچه از کلام تفصیلاتی در شرح

لا مهدی الا عیسی

الحقاك مفهوم ميشود از نفي او بنا بر حدیث مذکور بران خریب نیاید خود زیرا که حدیث مذکور ضعیف است خلاف احادیث صحیح
 اتقی شوکانی در توضیح گفته و اما حدیث السنن خریب ابن ماجه و اسحاقم فی المستدرک لاهمدی الایسی بن یریم فیمن
 ان یقال فی تاویل لاهمدی کمال لاشک ان عیسی کل من الهمدی لانه بنی الله و هذا التاویل منتهی الخلفه ظاهره للادب
 المتواترة حافظ ابن القیمرح در منار گفته حدیث لاهمدی الایسی را ابن ماجه از طریق محمد بن خالد جندی از ابان بن صالح
 از حسن بصری از انس بن مالک رسول خدا صلعم روایت کرده است و می سفردست بروایت آن از محمد بن خالد و محمد بن
 حسن سنوی در کتاب مناقب اشعری محمد بن خالد را غیر معروف تر دال این صناعت از اهل علم و نقل گفته و اخبار مذکور صد
 و بدون او از اهل بیت از آنحضرت صلعم متواتر گشته یعنی گفته تفرد به محمد بن خالد نه او حاکم گفته بود مجهول و قد اختلف علیه فی
 اسناده فروسی عنه ابان بن ابی عمیر عن الحسن بن النبی صلعم فرج حدیث الی روایت محمد بن خالد و مجهول عن ابان بن
 متروک عن الحسن بن یونس منقطع و احادیث داله بر خروج همدی اصح الاسناد اند مثل حدیث ابن مسعود و اولم یبق من الدنیا
 الا یوم طول الله ذلک لیوم حتی یبعث رجل من امتی او من اهل بیتی احدیث اخرجه ابو داود و الترمذی و قال حسن صحیح
 فی الباب عن علی بن ابی سعید و ام سلمه و ابی هریره ثم روى حدیث ابی هریره و قال صحیح و زاد ابن القیم و قال فی الباب عن
 حدیث ابن الیمان ابی امامه الباقی عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمرو بن العاص و ثوبان و انس بن مالک جابر و ان
 عباس غیر هم انتهى کلام الاشاعره گویم یحیی بن یحیی گفته محمد بن خالد ثقة است اما توثیق واحد در برابر تضعیف جمعی مقدم
 نیست حدیث مضطرب ضعیف است و تاویلی که صاحب شاعره کرده چیزی نیست لفظ حدیث و ترکیب نحویه و ضابطه
 معنی و بیان از ان بابی کلی دارد و بعضی گفته اند معنی وی نیست الا یشکم فی المهد الایسی و مقصود بیان معنی رد احتیاج
 با دست یا جمع میان می دیگر احادیث و آن مرفوع است بحدیث جرید و مثل او از خوارق و هم علم اعراب مساعد
 این معنی نمیکند و حسن اوجه آنست که حدیث مذکور ضعیف مضطرب است پس معارض نشود با حدیث دیگر و مقاومت
 نکند خبر واحد باخبار متعدده ثابتة و ابن ابی و طیل گفته و ما و من قول لاهمدی الایسی فعناه لاهمدی تساوی
 بدایت و قد جاء فی الصحیح انه قال لا یزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة او یكون علیهم اثنا عشر خليفة یعنی قرشیا و قد
 الوجود ان منهم من کان فی اول الاسلام و منهم من سیکون فی اخره و قال السخاوی بعدی ثلاثون او احدی و ثلاثون
 و ستة و ثلاثون و انقضا و ما فی خلافة الحسن اول امر سادیه فیکون اول امر سادیه خلافة اخذ با و اهل الاسما
 فهو سادس الخلفاء و اما سابع الخلفاء فعمربن عبدالعزیز و الباقر و حسنة بن ابی ابيت من ذریه علی یؤید قول انک
 لذو قریش ما یرید الامتة ای انک الخلیفة فی اولها و ذریک فی آخرها و ربما استدل بهذا حدیث القائلون بالتر
 کمال اول هو المشار الیه عندهم بطلموع الشمس من مغربها و قد قال صلعم اذ ابک کسری فلما کسری بده و اذ ابک قصر
 فلما قیصر بده و الذی نفسی بیده لتنفق کنوزها فی سبیل الله و قد انفق عمر بن الخطاب کنوز کسری فی سبیل
 و الذی یبک قیصر و یفوق کنوزه فی سبیل الله هو هذا المنظر حین یفتح شمسنا ینبیه فنعم الامیر امیرنا و نعم الخلیف
 و انک بحیث کذا قال صلعم اتقی درین تاویل نیز نظر است و جمال الدین محمد بن ابی بکر الشیرازی در رساله الکلام الجدی

فی اثبات خروج المهدي گفته حدیث لا مهدی الا عیسی بن مریم اثر جابن ماجه وخرجه ابو الحسن الجری و قد اجاب عن
 الاحتفاظ کاتبی بکربن العربی و ابن عبد البر و القریطین بان حدیث لا یصح لانه الفرد ابر و ایته محمد بن خالد الجندی و هو مجهول
 لا قال البخاری و اختلف علیه فی اسناده فتارة یرویه عن ابان عن الحسن عن ابی سلمة مرسل مع صحف و تارة عن ابن
 بس عن ابی سلمة قال القریطی و الاحادیث عن ابی سلمة فی خروج المهدي ثابتة مع من غیر الاحادیث فان حکم لها دون
 انتهى قلت بتقدیر صحته قد یرج و تاویله و اوضح بخلاف تاویل الاحادیث التي فی خروج المهدي لا جرم ساقه السیوطی فی
 سیاق الخبر عن طلوع الشمس فلم یند کر فیه خلافا قویا و لا وایها و مثله العامری فی الریاض المستطابة و نتما شهاب الدین فی
 الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البیع و الزندقة و فی شرحه لهزیه محمد بن سعید البوسیری و قال فی بیان عیسی عند نزوله
 یدرک المهدي و یصلی خلفه و ذکر فیه احادیث فمن قال ان ج المهدي غیر صحیح و هو قول المعتزلة و امثالهم ستاساله بحدیث
 ابن ماجه الذي مر فله دم احاطته بالاحادیث الصحیحة غالباً او حمل علی ذلك التحال علی المعتزلة انتهى و در مشرب دی گفته
 المراد بالمهدي معناه اللغوی التقدير لاحمدی كما لا فی ذلك لوقت لا یعیس بن مریم و قد اخرج نعیم بن حماد عن الولید
 بن مسلم قال سمعت جلا یحدث قوما فقال المهديون ثلثة همدي ایجر عمر بن عبد العزیز و مهدي الدم و هو الذي یسكن علی
 الدمار و مهدي الدین و هو عیسی سلم امته فی زمانه انتهى و قد حف نعیم بن حماد از طریق صفه از محمد بن سیرین آورده که ذکر کرد
 فتمه را و گفته اذا کان ذلك فاجلسوا فی بیوتکم حتی تسمعو علی الناس یخیر من ابی بکر و عمر و قال ابن ابی شیبة فی باب المهدي
 عن محمد بن سیرین قال یحون فی هذه الامة خلیفة خیر من ابی بکر و عمر قبل خیر منها قال قد کا و یفضل علی بعض الانبیاء و فی لفظ
 لا یفضل علیه ابو بکر و عمر سیوطی گفته هذا اسناد صحیح و هذا اللفظ اخف من الاول و الاوجه عندی تاویل اللفظین علی ما اول
 علیه حدیث بل اجر محسنین منکم لشدة العشق فی زمان المهدي و تعال الروم باسرا علیه محاصرة الدجال و لبس المراد بهذا
 التفضیل الرابع الی زیادة الثواب الرفعة عن الله تعالی فالاحادیث الصحاح و الاجماع علی ان ابابکر و عمر افضل الخلق
 بعد النبیین المرسلین انتهى ما فی عرف الودی صاحب شاعة گفته تحقیق است که جهات تفضیل مختلف اند و جائز نیست
 ما تفضیل علی الاطلاق در فردی از افراد مگر هر که تفضیل داد او را رسول خدا صلعم زیرا که گاهی یافته میشود مزیت در
 مفضول جهات اخری که در فاضل نیست گذشت که وی معصوم حکم مقتفی اثر رسول غیر خاطی باشد ابدأ و شک نیست
 که این جهات در شیخین رضی الله عنهما نبوی و محمدین امور تسعة مذکورة الصدق و امامی از ائمة دین مجتمع نشده پس ازین جهات
 تفضیل او بر شیخین و است اگر چه او شانرا افضل صحبت مشاهده وحی و سابقه اسلام و حران از فضائل است الله علم
 انتهى گویم قول ابن سیرین اگر چه سندش صحیح باشد در ما نحن فیه و قتی حجت است که ماخذ آن مشکوة نبوت باشد و الا فلما
 آری از حدیث امتی کالمطر لا یدری اوله خیر ام اخره استیناس فضیلت بعض امت آخر بر بعض امت اول میتوان کرد
 و محقق نزد اهل تحقیق نیز همین است که افضلیت و اول امت اصحاب قدون مشهور لها بالخیر بر ابعدها ایشان من کل الوجوه
 و من جمیع جهات نیست بکبر بالاجمال است و بیکر که در امت خیره کسی پیدا شد که از بعض اسباب و جوه افضل باشد
 از بعض من تقدم و الله اعلم علی قاری در مشرب در وی گفته و در حالت میکند بر فضیلت او انکر رسول خدا صلعم

اورا حلیفه الله نام کرده و ابوبکر الخلیفه رسول گویند پس پس استی قف در اشاعه گفته چون قصه مهدی مستعمل است
 بر شرط ساعت شارت بعد بدان ذکر بعضی احادیث میکنیم بجزده حسرات و قتل نفس نیکه و طلوع ریات سود از قبل
 خراسان و قد و رهن مرز و هب فضا را و حشف نزد معدن و حشف قریه در غوطه غربی و مشرق و حشف در بیدار و انگساف
 مهر و ماه در رمضان طلوع قرن ذی الحسین و طلوع نجم ذی الذنب حشف قمر و بار در رمضان و ظهور نار از طرف
 مشرق و وقعه عظیمه در مدینه کریمه و نماز سحر و طلوع کف از آسمان و طغر عظمی و بون قیم واحد برای پنجاه زن و عدم
 فرج بهیشت و غنیمت فتح قسطنطنیه و روید ذکر کرده و اتمام و آثار و آورده درین باب ایراد نموده چون این اشراط
 در ابواب سابقه مفصل گذشته اند ضرورت اعاده آن در اینجا نیست بده گفته که حافظ ابن القیم ح در منار فرموده که مرثا
 در مهدی بر چهار قول مختلف نزدیک آنکه مهدی مسیح بن مریم است و حقیقت مهدی دوست و حجت اصحاب بنقول حجت
 محمد بن خالد جنبدی است که گذشت حالش بیان کردیم و آنکه لا یصح و اگر صحیح هم شود در وی حجت نبود زیرا که عیسی عظیم
 مهدی است پیش ساعت قیامت پس میتوان گفت که نیست مهدی و حقیقت سوائی او یعنی مهدی کامل
 معصوم اگر چه غیر وی نیز مهدی باشد دوم آنکه مراد مهدی خلیفه عباسیه است که بود گذشت و حجت اصحاب بنقول
 حدیث مرفوع ثوبان است ترد احمد ذاریتم الرایات السود اقبلت من خراسان فالتوا ما ولو حبوا علی الشیخ فان فیها
 خلیفه الله مهدی و در وی علی بن زید ضعیف است مناکیر دارد و بتفرد وی احتجاج نتوان کرد و در وی ابن ماجه
 من حدیث الثوری عن ثوبان نحوه و تابعه عبد الغزیز بن الحنظلی عن خالد و حدیث ابن مسعود ترد ابن ماجه مرفوعا
 ان ابن ابی سلیقون بعدی بلا و تشریدا حدیث و در وی زید بن زیاد سی احفظ است مر آخر عمر فمخطوط شده و کان
 یقبل الفوس پس اگر این هر دو حدیث صحیح هم شود در وی دلیل است بر آنکه مهدی موعود همان مهدی عباسیه است
 با آنکه رایات مهدی منتظر هم از طرف خراسان بیاید و سیاه باشد و بر ایات غیر رایات بنی العباس است سوم آنکه
 مهدی مروی از ابن ابی عمیر است از اولاد حسین بن علی باشد و در آخر زمان بیرون آید و دنیا بچود و ستم پر
 شده باشد و می آید بعد از او و هر کسند و اکثر احادیث بر همین دلالت دارند و قول چهارم را فضا راست که مهدی
 مذکور محمد بن حسن عسکری است از اولاد حسین بن از ولد حسن حاضر در امصار غاب از ابصار و در سنه ستمه طفل صغیر در آمد
 و برین مابرازیاده از پانصد سال گذشته و تا حال حشمتی او را ندیده و گویش خیر او نشنیده هر روز انتظار وی کشند
 باخیل و رکاب باب در اب ساده شده صیاح میکنند که اخرج یا مولانا اخرج یا مولانا و نخبیت و حشران بر میگرددند فهاذا
 و ایهم و لقد حسن بن قال ما ان للسدر بان یلد الذی کلتمه به بکلک ما انا و فعلی عقولکم العفار فاکلم و تمشوا الخفا
 و الخیلا نا و و اینها مضحکه بنی آدم و مخزیه ایشان اند هر عاقل بدان استهزا میکند فصل در بیان مدعیان مهدی
 قوی از سلف در محمد بن عبد الله محض لقب بنفس نیکه دعوی مهدیست کرده بود این قیم گفته و اما مهدی سخا به محمد بن
 تومرت پس مروی که از اظالم متعلب با باطل بود و بظلم و ستم مالک گشته و جانشان گشته و حریم مسلمانان را مبلح ساخته و ذرات
 ایشان را اسیر کرده و اموالها گرفته و بدتر بود و بر ملت از حجاج بن یوسف در شکم زمین جمعی را از اصحاب چهار خود مذکور

میگرد و امر بیعت نمود نام مردم را بگویند که وی مهدی مبعوث رسول خداست بجزه بر ایشان و مدینه میساخت تا تکذیب
 نکنند و خود را مهدی معصوم نام کرده بود بجزه عبید اللہ بن سیمون قداح ملحد خروج کرد و جدوی یهودی بود از خاندان
 مجوسی خود را بکذب زور منسوب باهل بیت نموده و دعوی کرد که وی مهدی است آنحضرت صلوات الله علیه بشارت داد
 و مالک متغلب و کارش پیش رفت تا آنکه دریت ملاحد و منافقینش که اعظم ناس بود در عداوت خدا و رسول بر ملا
 عرب مصر و حجاز و شام مستولی گشت و غربت و محنت و مصیبت اسلام شدید گردید و دعوی الوهیت میکردند و شریعت
 را باطنی خلاف ظاهر ثابت مینمودند و هم ملوک القرامطه الباطنیة اعداء الله دست بر نفس انساب اهل بیت نبوی میکردند
 و این بن اتحاد شدند و همیشه امر ایشان در ظهور بود تا آنکه اجمالی امت از دست ایشان بر نای بخشید و نصرت اسلام
 اصلاح الدین یوسف بن ایوب نمود وی ملت اسلامی را استنقاد کرد و ایشانرا اهلک ساخت و مصر بعد از آنکه در انقضا
 و اتحاد شده بود و از اسلام گردید انتہی شیخ علی متقی ذکر کرده که در زمانه او مردمی در هند دعوی جدویت کردند
 و خلقی کثیر تابع او گشت امرش ظهور گرفت وصیت او در از گردید بجزه وی بمردان متابعا او ازین اعتقاد رجوع
 کردند گویم مراد باین مرد شاید سید محمد جوینوری مدعی جدویت است شیخ ابو افضل در آخر این اکتبر در ترجمه احوال
 خود نوشته گوی در هند باشند میر سید محمود جوینوری را مهدی موعود شمرند و در آن سبب غایب نمایند با علم و عمل
 تهذیب خلایق چندین نصوص افرا موش کرده درین سبب غور نمایند انتہی یا کسی دیگر باشد در اشاعه گفته علماء و صلحا
 که از بلاد هند بحرین شریفین قدم می آرند از ایشان شنیدیم که این قوم هنوز بر عین اعتقاد است بمهدییه شهبود
 و ایشان اقلیه هم گویند زیرا که هر که ایشانرا گوید که اعتقاد شما باطل است او را میکشند تا آنکه اگر مردی واحد از ایشان
 میان جمع کثیر از مسلمانان باشد چون او را گفته شود که عقیده تو باطل است قائل را قتل کند و پیچ پرواندار و کردی
 نیز کشته شود یا باقی ماند و با این اعتقاد ضعیف بدعات دیگر نیز ضم کرده اند و بسبب آن از صراط سومی خارج گشته
 انجمنی بنام جمع من ثقات الهند در جبال شہرز بقریه که آنرا از یک خوانند محمد نام شخصی ظاهر شد و دعوی کرد
 که وی مهدی است و خلقی کثیر تابع او گردید و در آن زمانه طفل بودم امیر این بلاد احمد خان کردی بروی اغارت
 کرد وی بگریخت و برادرش امیر شد امیر قریه او را ویران ساخت جماعتی را از اتباع او بقتل رسانید و شوکتش زوال
 پذیرفت و علماء اگر مجتمع شده فتوی بکفر او دادند و الزام او بتجدید توبه کردند و حکم بحدت عقد نکاح از واج فرمودند
 وی در ظاهر توبه و رجوع کرد ولیکن بعضی مخالفین او میگویند که وی در باطن رجوع نکرده و قبل سنه یکهن از و بیفتاد
 چون با وی مجتمع شدند او را عابد کثیر الاجتهاد متوہع در ماکل و ملا بس از حرام ملازم او را در بر طریقه خلوتیہ یافتیم
 و برادرش که از جهت وی ماخوذ و محبوس شده بود بروی سخت انکار داشت و بسیار ملامت میکرد بروی بجزه
 وی روح وفات یافت فہولاء الذین ادعوا الیہ الیہ بالباطل و تبعہم بعض السفہاء و حصلت ہنہم فتن و فساد کثیر فی الہند
 و قبل تالیف این کتاب مردمی بجمالی عقرا و عماد یہ از اگر اذ ظاہر شد نامش عبد اللہ بود و دعوی کرد که وی شریف
 حسینی است و او را ولد سی صغیر و از دہ سالہ یاکم در پیش است نامش محمد بنادہ و لقب و مهدی و او عا کرد که در

موعود دست و جمعی کثیر از قبائل تبعیت او کردند و بر بعضی قلاع مستولی شدند و اهل موصل بر سر روی رسید میان ایشان قتل
 و سفکت ماره واقع شد و مدعی نبریت خورد و با پسر خود اسپر گشته با استنبول آمد سلطان از هر دو عفو کرده از رجوع بسوی
 بلادشان منع فرمود انتهى گوئیم او صاف مهدی موعود منتظر برانیک نظر و خاطر نگاه باید داشت تا مخالفت و نبرد
 و اعتقاد کدام مدعی باطل بخاطر نشیند این خلدن در تاریخ خود نوشته اما تا مدعیه العامة و الاعمارین الدیاجر ممنوع
 فی ذلک لی عقل بیدیه و لاعلم بفرید و مجیبون فک علی غیر نسبته و فی غیر مکان تقلید اما اشهر من ظهور فاطمی و لایعلمون
 حقیقه الامر و اکثر ما یجیبون فی ذلک القاصیه من الممالک اطراف العیران مثل الزاب فریقیه و السوس من المغرب و
 اکثر من ضحفا البصائر یقصدون بباطل ما استه لا کان ذلک لرباط من المغرب من الملتزمین من کدالة و اعتقادهم ان منهم او
 قائمون بدعوتهم زعمالا استند لهم الا غریبه تلك لامم و بعد هم عن یقین المعرفة باحوالها من کثرة او قلة او ضعف او قوه و
 بعد القاصیه عن شال الدوله و خروجها عن لطاقها فتقوی عند هم الا و نام فی ظهوره هناك بخروجهم عن برقه الدوله و
 شال الاحکام القهر و لا حصول لديهم فی ذلک لانهما و قد یقصد ذلک الموضع کثیر من ضحفا یعقول للتلبیس بدعوه
 تماصا و سواس و حق و قتل کثیر منهم آنجری شیخنا محمد بن ابراهیم الابی قال خرج برباط ماسته لاول الحایه الثانیه و عصر
 السلطان یوسف بن یعقوب جل من منتحل التصوف یعرف بالتویزی نسبتة الی توری مصغرا و ادعی انه الفاطمی المنتظر
 و اتبعه الکثیر من اهل السوس من ضالیه و کزوله و عظم امره و خافه روساء المصادقه علی امرهم قدس علیه السکسوی من
 قلیاتا و اخل امره و کذلک ظهر فی غمارة فی آخر الحایه السابعة و عشر التسعین منهار جل یعرف بالعباس ادعی انه الفاطمی
 و اتبعه الدیاجر من غمارة و دخل مینة فاس عنوة و حرق اسواقها و ارتحل الی بلد المزمه فقتل بها غیله و لم یتیم امره و کثیر من
 هذا المنتظر و آنجری الشیخ الذکور بغریته فی مثل هذا و هو ان صحب فی حجه فی رباط العباد و هو مدفن الشیخ الی مدین فی
 جبل تمسان اطل علیها راجلا من اهل البیت من سكان کر بلا کان مقبوعا سعظما کثیر التمدد و اسخادم قال و کان الرجل
 من موطنه یتلقونه بالنفقات فی اکثر البلدان قال و تاکدت الصحبة بیننا فی ذلک الطريق فاکشف لی امرهم و انهم
 انما جاؤا من موطنهم کبر بلا لطلب الامر و اتحال دعوة الفاطمی بالمغرب فلما عین دوله بنی مرین و یوسف بن یعقوب
 یونسد منازل تمسان قال لاصحابه ارجعوا فقد اترمی بنا الغلط و لیس لنا الوقت و قتنا و یدل هذا القول من غیر
 الرجل علی انه استبصر فی ان هذا الامر لا یتیم الا بالعصیة الکافیه لاهل الوقت فلما علم انه غریب فی ذلک الوطن و لما شکرته
 له و ان عصیة بنی مرین لذلک العهد لایقا و ما احد من اهل المغرب اشکان و یرجع الحق و اقهر عن مطامعه و یقی علیه
 ان یتیقن ان عصیة الفوطم و القریش اجمع قد ذریت لاسیما فی المغرب لانه التعصب لثانیه لم یتیرکه لهذا القول
 و الله اعلم و انتم لاتعلمون و قد کانت بالمغرب لهذه العصور القریبه ترعة من الدعاء الی الحق و القیام بالسنة
 لایتمون فیها دعوة فاطمی و لا غیره و انما یزرع منهم فی بعض الاحیان الواحد فالواحد الی اقامته السنة و تغیر المنکر
 و یعتنی بذلک یكثر تابعه و اکثر ما یعنون باصلاح السابله لانه اکثر فساد الاعراب فیها من طبیعه ساشهم فیما خذون
 فی تغیر المنکر با استطاعوا الا ان الصبغة الذیته فیهم لم تستحکم لانه ان توبه العرب و رجوعهم الی الدین انما یقصدون